

## گفتنی‌هایی دیگر از صنعت جواهرسازی نهند

اشاره:

در فرهنگان شماره‌ی ۲۸-۲۷ همشهری هنرمند جناب آقای شکرالله جواهری، در مصاحبه‌ای که با ایشان صورت گرفت، پیشینه و دقایق و ظرایفی از حرفه‌ی زرگری و طلاسازی در نهند را به اطلاع خوانندگان، به خصوص همشهریان گرامی، رسانید. در این شماره، همشهری دیگر جناب آقای حسن سیاوشی، که سال‌ها در محضر استادان جواهرسازی نهند، از جمله استاد شکرالله جواهری تجربه‌ی صنعت طلاسازی را کسب کرده، ضمن معرفی اجمالی خود، ناگفته‌های دیگری را در این خصوص بیان داشته است. با تشکر از ایشان و هم‌چنین تشکر از همکاری جناب آقای کامران شهبازی، که در تهیه‌ی این گزارش فصل‌نامه‌ی فرهنگان را یاری کرده است.

«فرهنگان»

این جانب حسن سیاوشی (متولد ۱۳۲۷ نهند) از پنج سالگی حرفه‌ی پدر را، که زرگری بود، دنبال کردم. البته، تا کلاس ششم ابتدایی درس خواندم، اما با توجه به فرهنگ حاکم در خانواده مبنی بر این که از نوجوانی باید حرفه‌ای آموخت، تحصیل را ادامه ندادم و با شاگردی (پادویی) در محضر زنده‌یاد مرحوم حاج حبیب جواهری به حرفه‌ی جواهرسازی روی آوردم. آن مرحوم، وقتی ذوق و استعداد را برای این حرفه مناسب دید با دل‌سوزی و محبت مرا آموزش داد و مثل فرزند خود به من عنایت داشت.

استادم با یک کوره‌ی زغالی و لوله‌ای به نام بوری که با دهن در آن می‌دمید با

انگشتان هنرمندش طلای ملیله کاری می‌ساخت. کاری که امروزه کم‌تر کسی توانایی انجام آن را دارد. حدود پنج سال از محضر ایشان بهره‌مند شدم. سپس در خدمت استاد دیگری به نام مرحوم حاج سهم‌الدین شهبازی (فرزند حشمت)، که کارگاهش در بازار سنگ میل بود، مشغول به کار شدم و به تعلیم بنده همت گماشت. ایشان، علاوه بر ساخت طلا برای شهر و روستا از تهران هم سفارش می‌پذیرفت. دست هنرآفرین مرحوم شهبازی اشیای بی‌نظیری، مثل گوی توخالی و مشبک می‌ساخت، که اکنون عتیقه محسوب می‌شوند.

وسایل کار زرگری در آن روزگار عبارت بود از قالبی از جنس مفرغ (مفرغ قدیمی‌ترین آلیاژی است که بشر آن را شناخته و تهیه کرده است)، با چرخ‌های دستی، که طلا با زحمت فراوان و صرف وقت به وسیله‌ی آن به شکل «ورق» تخت درمی‌آمد.

معمولاً طلا را روی قالب می‌گذاشتند و مقداری سرب روی آن قرار می‌دادند و با ضربات چکش آن را به اندازه‌ی لپه به صورت ساده یا دندانه‌دار درمی‌آوردند و به هم جوش می‌دادند. اجرت این کار برای هر مثقال شش ریال بود و این زیورآلات عمدتاً در جواهرفروشی‌های بزرگ تهران به فروش می‌رفت.

استاد دیگرم، که در همین حرفه جزء خبرگان این صنعت بود، حاج مصطفی اسفندیاری است و موفق شدم در کارگاه ایشان، با همان ابزارآلات ابتدایی به ملیله‌کاری پردازم و تا زنده‌ام سپاس‌گزار ایشان هستم.

بار دیگر سعادت یاری کرد و در کنار حاج سهم‌الدین شهبازی (فرزند اسماعیل)، که اکنون در قید حیات است، دو نفری در خدمت حاج حبیب ساخت طلا را ادامه دادیم.

در میان پیش‌کسوتان هنر طلاسازی نمی‌توان از کنار نام مرحوم حاج عبادالله

هادیان بی تفاوت گذشت. ایشان سالیان متمادی مسئول صنف طلافروشان نهاوند بود. از دیگر پیش‌کسوتان آن زمان آقای حاج حشمت اسفندیاری را به خاطر دارم. در سال ۱۳۴۱ دست تقدیر بنده را به تهران کشاند. در چهارده سالگی، که به همت استادانی که نام بردم، کارگر ماهر و کاربلدی شده بودم، این بار افتخار شاگردی یکی دیگر از استادان نخبه و برجسته‌ی سازنده‌ی طلا و زیورآلات، یعنی حاج شکرالله جواهری را — که خود نهاوندی است — پیدا کردم و مدت پانزده سال از محضرشان تجربه کسب کردم.



از راست: استاد حسن سیاوشی، آقای کامران شهبازی

در آن ایام افرادی تحصیل کرده با مدارک تحصیلی بالا آرزوی یک ماه شاگردی ایشان را داشتند و تشنه‌ی تجارب این بزرگوار بودند. زیرا وی با وجودی که تحصیلات عالی ندارد ولی صاحب تجربه است و در شناختن سنگ‌های قیمتی مانند فیروزه، لعل، الماس و یاقوت و نصب بر روی زیورآلات تبحر دارد و در تشخیص انواع خطوط روی عقیق صاحب نظر است.

ایشان با یک سندان و یک ورقه‌ی سربی به ضخامت دو سانتی‌متر و چندین قلم هنری و وسیله‌ای به نام حدیده، شبیه به خط‌کشی با ابعاد  $5 \times 15$  سانتی‌متر، روی حدیده سوراخ‌های منظمی به شکل دایره ایجاد می‌کرد. قطر بزرگ‌ترین سوراخ به اندازه‌ی عبور میل خودکار و کوچک‌ترین و ریزترین سوراخ به اندازه‌ی تار مویی بود. طلای ۲۴ عیار، که بسیار نرم و منعطف است، به وسیله‌ی انبردست از این سوراخ کشیده می‌شد تا مفتولی به طول صد متر درست شود. سپس، دو رشته به هم می‌تابید و به اشکال مختلف روی اشیای مورد نظر به کار می‌برد. من تجارب زیادی از این بزرگوار کسب کردم و فوت و فن زرگری را بیش از پیش از ایشان یاد گرفتم. ایشان وقتی می‌خواست شیئی بسازد، بدون استفاده از طراحی، به صورت نقاط یا خطوط و سطوح بر روی کاغذ و بدون فیلم و عکس، با سرانگشتان مبتکر خود انواع و اقسام اشیاء، ظروف، پرندگان و حیوانات را می‌ساخت. ایشان می‌توانست نقوش برجسته و کنده‌کاری‌ها را در ذهن خود مجسم کند و سپس آن‌ها را بسازد.

از جمله در مسافرتی، که در منطقه آذربایجان در خدمت ایشان بودم، در حین گشت و گذار در شهر سلماس از کتیبه‌ای دیدن کردیم. سال بعد، ایشان بدون این که عکسی یا طرحی از آن کتیبه داشته باشد، به مدد حافظه‌ی خود آن کتیبه را ساخت.

خاطره‌ی دیگر این که در سر در منزلی در شمیرانات، دو حیوان به سبک هخامنشی نصب شده بود. ایشان دقایقی به آن هنر معماری خیره شد و چند روز بعد آن را ساخت. تمامی آثاری را که ایشان خلق کرده است، با ارزش‌اند و مطمئناً در موزه‌های مختلف داخل و خارج نگهداری می‌شوند.

تقدیر بعدی من این بود که به نهاوند برگردم. در سال ۱۳۶۳، در حالی که صاحب اندوخته‌ی بسیار هنری و مالی شده بودم، تصمیم گرفتم به زادگاهم بازگردم و اصرار اکید استادان و دوستانم را برای ماندن در تهران نپذیرفتم و خاک وطن مرا به نهاوند کشانیدم.

با این که کاسبی‌ام در تهران رونق داشت، به دلیل علاقه‌ام به زادگاه و به منظور انتقال تجربیاتم به همشهری‌های عزیز آن جا را ترک کردم. آب و هوای خوب، باغات و سراب‌های نهاوند و زندگی کردن با همشهریان و برخورداری از الطاف دوستان و بستگان جاذبه‌هایی است که بنده و امثال بنده را در نهاوند مقیم می‌سازد. زیرا کمتر شهری از این همه مواهب خدادادی برخوردار است. هر چند متأسفانه این شهر با وجود قدمتی که دارد نسبت به شهرهای مجاور رشد چشم‌گیری نداشته است، ولی امیدوارم به همت همشهریان، به خصوص نسل جوان، نهاوند به گونه‌ای که شایسته‌ی آن است پیشرفت کند.

به هر حال، خدا را شاکرم که به پاکی زندگی کرده‌ام و می‌دانم که ثروت سعادت نیست ولی سعادت ثروت است و به قول شاعر:

این داشتنی‌ها همه بگذاشتنی است      جز روح منزّه که نگه داشتنی است